

مفهوم تعبیر لقب (/ القاب)

علی صفری آق‌قلعه

پژوهشگرمتون
alisafari_m@yahoo.com

والمواضعات» نام دارد، که معنای لغوی القاب زحافات در آن یاد شده است.

در میان آثار فارسی باید از بخش شعر معیار جمالی یاد کرد که یکی از فصول آن «در بیان القاب مصطلح اهل عرب و عجم» است (فخری اصفهانی، ۱۳۸۹: ۱۶۶) و در آن به تعریف برخی القاب مرتبط با شعر پرداخته شده است. جالب توجه آنکه برخی از این مفاهیم -مانند صدر، عروض، مطلع، ضرب و...- جزو مفاهیم مرتبط با ازاحیف و عوارض وارد بر شعر نیستند. همچنین فصل دیگر آن کتاب «در بیان القاب و انواع شعر که میان شعرا متداول است» نام دارد (همان: ۲۴۲) که در این فصل نیز مفاهیمی چون قصیده، قطعه، غزل و... تعریف شده که باز جزو ازاحیف نیستند. اما جز چنین مواردی، باید به برخی کتب و رسالات مرتبط با شعر اشاره شود که در عنوان برخی از آنها همین اصطلاح القاب به کار رفته است. برای نمونه اثری از محمدبن یزید المبرّد (۲۰۷-۲۸۵ق) در دست است که القوافی و ما اشقت القابها منه نام دارد (مبرّد، ۱۹۷۳). البته در این اثر به زحافات و اختیارات شاعری پرداخته نشده، بلکه فقط به برخی اصطلاحات (القاب) مرتبط با قوافی شعر عربی و یادکرد شواهد آنها پرداخته شده است.

همچنین از صاحب اسماعیل بن حسن بن عبّاد (۳۲۶-۳۸۵ق) اثری با عنوان عدد القاب العروض در دست است که متنی کوتاه شامل القاب (نام‌های) زحافات با مختصری درباره چگونگی افاعیل آنهاست (صفری آق‌قلعه، ۱۳۹۴: ۳۰۳).

نیز اثری کوتاه از صفی‌الدین ابن السرایا الحلّی (۶۷۷-۷۵۰ق) با عنوان القاب بحور الشعر السّنة عشر (/ منظومه اوزانیه) موجود است، که در آن به یادکرد القاب بحور سالم شعر عربی و افاعیل آنها پرداخته شده است. رونویسی از آن مورّخ ۸۴۷ق در مجموعه شماره ۲۱۳۰ بخش احمد ثالث از کتابخانه موزه طویقایی سرایی موجود است (نیز نک. قره‌بلوط، بی‌تا: ۱۷۵۹). چنانکه یاد شد، این اثر درباره بحور سالم است و در آن به زحافات پرداخته نشده است.

همچنین اثری بسیار کوتاه (یک صفحه) از محمدامین بن عمر بن عبدالعزیز الحسینی، معروف به ابن عابدین (د. ۱۲۵۲ق) با نام القاب الزحاف و العلل فی العروض موجود است (قره‌بلوط، بی‌تا: ۳۳۵۲). با توجه به متأخر بودن اثر اخیر الذکر، می‌توان دانست که کاربرد اصطلاح القاب در علم شعر تا

استاد محمد رضا شفیعی کدکنی در مقاله‌ای با نام «علم شاعری و "القاب"» نشان داده‌اند که اصطلاح «لقب» (/ القاب) در پنج متن فارسی (قابوس‌نامه، ترجمان‌البلاغه، حدایق‌السحر، معیار‌الاشعار و المعجم فی معاییر اشعار العجم) به عنوان اصطلاحی برای نام‌گذاری علل و زحافات شعری به کار رفته است. به عبارت دیگر، شواهدی که ایشان به دست داده‌اند نشانگر آن است که دانش نام‌گذاری علل و زحافات شعری -یا به عبارتی جوازات شاعری- در میان عروضیان به «علم القاب» نام‌ور بوده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۹۵-۲۰۴).

نویسنده این سطور در چند مقاله که پیش از این نگاشته است، به کاربرد این واژه در معانی دیگری برخورد کرده و یادکرد این موارد را به نوشته‌ای جداگانه موکول کرده است. آنچه در پی می‌آید شامل شواهدی در تکمیل نوشته استاد شفیعی کدکنی است، همراه با شواهدی که نشان می‌دهد اصطلاح لقب (/ القاب) افزون بر علم شعر، در دانش‌های دیگر نیز کاربرد داشته و عموماً برای نامیدن مفاهیم یک دانش یا فنّ به کار می‌رفته است.

شواهد مرتبط با علم شعر

از مواردی که در تکمیل گفته استاد شفیعی می‌توان برشمرد، باب پنجم مفاتیح‌العلوم اثر محمدبن احمد خوارزمی است، که به شعر و عروض اختصاص یافته و فصل دوم اثر «فی القاب العلل و الزحافات» عنوان دارد (خوارزمی، ۱۸۹۵: ۸۷-۹۰). دیگر فصل چهارم همان باب است که «فی اشتقاق هذه الالقاب

پاره‌های اصطراب و کارکرد آنها نگاشته، به ساختار کتاب اشاره کرده و در آنجا می‌نویسد:

و بنمودیم هر علمی و عملی که بر اصطراب است، وزین معنی به هیچ باقی نگذاشتیم، و پوشیده کارهای او را پیدا کردیم، چنانکه همه کس از خواندن این کتاب جمله علمهای او را بشناسند و بدانند آن پاره‌های او را و القاب هر یک را و آگاه گردند از آن نبشته‌ها و نگاشته‌ها و نقشها و دایره‌ها که بر اوست... (طبری، ۱۳۷۱: ۵۷-۵۸)

هم طبری اثری دارد در همین موضوع آموزش اصطراب که کتاب العمل و الاقبا فی معرفة الاصطراب نام دارد. از عنوان کتاب برمی‌آید که در آن از اعمال اصطراب و القاب پاره‌های آن سخن رفته است. در آغاز این متن بخشی هست که همین معنی را تأیید می‌کند:

در سومین در شناختن نام‌ها و پاره‌های اصطراب: القاب پاره‌های اصطراب بسیار است؛ ما هر یک را یاد کنیم که چه خوانند تا از دانستن آن، اعمال آن آسان بود... (طبری، ۱۳۷۱: ۱۸۱)

باز در همان متن بخشی هست با چنین عباراتی:

در پنجمین در معرفت دایره‌هایی و خط‌هایی که برو است: خواندن و القاب آن خط‌ها و دایره‌ها و نبشته‌ها که بر اصطراب است این است که یاد کنیم. اولها خط انتصاب است، پس خط افقی است... (طبری، ۱۳۷۱: ۱۸۶)

جز این شواهد - که هر سه مربوط به اصطراب هستند - اصطلاح لقب در دانش هیأت نیز کاربرد داشته است، چنانکه در متن فارسی زیج یمینی نگاشته ۵۱۱ ق دیده می‌شود. فصل دوم از باب هفتم این اثر «اندر دانستن بعضی از القاب افلاک و حرکتها ستارگان» نام دارد (نسخه ۱۷۵۰ خاوری کتابخانه ملی بلغارستان، مورخ ۹۸۸ق، ص ۲۷-۲۹ر). در این فصل، در دو بخش به یادکرد شماری از اصطلاحات نجومی پرداخته شده است: ۱. القاب افلاک ستارگان؛ ۲. القاب حرکات آفتاب و ماه و ستارگان. در یادکرد هر لقب نیز تعریفی برای آن به دست داده شده است (صفری آق‌قلعه، ۱۳۹۳: ۱۳۳).

از نمونه‌های کاربرد اصطلاح لقب در دانش‌های زبانی نیز می‌توان به غنیة الشّهوات فی جمل الادوات اثر ابونصر بن صاعد الالمعی (د. ۵۱۶ق) اشاره کرد، که متنی فارسی در آموزش ادوات زبان عربی است. در پایان این اثر (مجموعه ۱۵۱۱ کتابخانه ملی ملک، مورخ ۵۱۸ق، ص ۴۰۵) بابی هست با عنوان:

سده سیزدهم قمری در برخی سرزمین‌ها رواج داشته است. اما آنچه درباره معنای تعبیر لقب (/ القاب) در دانش‌هایی جز شعر به دست آمد در زیر یاد خواهد شد.

کاربرد برای نامیدن مفاهیم دیگر دانش‌ها

کاربرد تعبیر «لقب» (/ القاب) در برخی متون نشان می‌دهد که این اصطلاح جز در دانش علل و القاب شعر، در علوم دیگر نیز کاربرد داشته و باید «القاب» را در واقع نام‌هایی دانست که بر مفاهیم دانش‌ها نهاده می‌شد و تقریباً مفهوم «اصطلاح» را داشته است. خوارزمی در دیباجه مفاتیح‌العلوم آنجا که می‌خواهد دلایلش را برای عدم یادکرد شواهد برای اصطلاحات بیاورد، واژه «القاب» را در همین معنی به کار برده است:

... ولم اشتغل بالتفریع المفرد والاشتقاق البارذ بایراد الحجج والشواهد اذ کان اکثر هذه الاوضاع اسامی والقاباً اخترعت والفاظاً من کلام العجم اعربت. (خوارزمی، ۱۸۹۵: ۵)

همچنین علی بن احمد نسوی (۳۹۳-۴۹۳ق) در کتاب بازنامه که نگاشته ۴۴۹ق است، آنجا که می‌خواهد کتاب را آغاز کند عباراتی آورده که همین معنی را تأیید می‌کند:

و بیاورد دانست که در هر علمی لفظها و لقبها باشد که در آن علم به کار دارند. و در هر صنعتی چون زرگری و درودگری و غیره آلت‌هاییست و آن آلت‌ها را نام‌هاییست که چون آموزنده آن کار، آن نام‌ها نماند، کار بر او دشوار شود. و همچنین در علم شکره‌داری و عملش سخنان و القاب است که در میان اهل این صنعت رَوَد که اشکره‌دار را دانستن آن واجب است... (نسوی، ۱۳۵۴: ۸۱)

چون نوشته نسوی، مفهوم واژه لقب را به خوبی نشان می‌دهد به یادکرد آن پرداختیم؛ اما پیش از وی ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ق) نیز این واژه را به کار برده است. بیرونی باب چهارم التفهیم را به شناساندن پاره‌های (اجزای) اصطراب و آموزش کارکردهای این وسیله اختصاص داده است. او در آغاز این بخش نام‌هایی را که به پاره‌ها و خطوط اصطراب داده شده، به عنوان القاب آنها آورده است:

و برین آلت صورت هاست و خطها و هر یکی را نامی است و لقب نهاده مر دانستن را. (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۸۵)

پس از بیرونی، محمد بن ایوب طبری (فعلال در نیمه دوم سده پنجم قمری) در دیباجه کتابش شش فصل که درباره شناسایی

«الباب العاشر فی القاب الحروف المفردة و مخارجها»، که در آن به یادکرد القاب (نام‌های) حروف و مخارج آنها پرداخته شده است. این نمونه هم نشان می‌دهد که اصطلاح «لقب» برای «نام» حروف به کار می‌رفته است.

بنابر آنچه یاد شد، گمان می‌رود که تعبیر لقب (/ القاب) کاربرد عمومی داشته و در دانش‌هایی جز موارد یاد شده نیز به کار می‌رفته است.

کاربرد در یادکرد نام آثار

کاربرد واژه «لقب» برای نام کتاب‌ها در ادوار دیرین رواج داشته و گویا در دوره‌های متأخر منسوخ شده است. برای نمونه در مقدمه الابنیه عن حقایق الادویه که از آثار سده پنجم هجری به شمار می‌آید، در جایگاه یادکرد نام اثر آمده است:

و این کتاب را بر حروف هجی بنا کردم تا بازجستش آسان بود و ترجمه‌اش روضه الانس و منفعت النفس کردم و لقبش کتاب الابنیه عن حقایق الادویه نهادم. (هروی، ۱۳۷۱: ۵)

نمونه دیگر در تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم نگاشته سده پنجم قمری دیده می‌شود. نویسنده آنجا که به نام اثر اشاره کرده چنین عبارتی را آورده است:

... و از بهر این صفات بود که نام این را تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم لقب نهادیم. (اسفراینی، ۱۳۷۵: ۶/۱)

نیز در آغاز ترجمان‌البلاغه نگاشته سده پنجم آمده است:

و لقبش را ترجمان‌البلاغه اختیار کردم ایراکی هر کتابی را به عنوان بازشناسند و بظاهر حال. (رادویانی، ۱۹۴۹: ۴)

همچنین در در دیباجه قرّة‌العین که در حدود نیمه سده ششم در محدوده حکومتی غزنویان نگاشته شده، درباره نام‌گذاری اثر آمده است:

و این کتاب را قرّة‌العین لقب دادم و اساس این کتاب بر چهار قسم نهادم. (قاضی اوش، ۱۳۵۴: ۴)

آنچه یاد شد، شواهدی از کاربرد تعبیر «لقب» (/ القاب) است که نشان می‌دهد لقب در واقع نامی است که بر مفاهیم دانش‌ها نهاده می‌شد، که در این صورت می‌تواند تا حدودی معادل مفهوم «اصطلاح» باشد. ضمن اینکه نام آثار را گاهی لقب آنها می‌خواندند.

منابع

- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد (۱۳۷۵). تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم. به کوشش نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی. تهران: میراث مکتوب، علمی و فرهنگی.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۵۲). التفهیم لاوائل صناعة التنجیم. تصحیح جلال همایی. تهران: انجمن آثار ملی.
- خوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف (۱۸۹۵ م). مفاتیح‌العلوم. تصحیح فان فلوتن. لیدن: بریل.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۹۴۹ م). ترجمان‌البلاغه. به کوشش احمد آتش. استانبول: نشریات المعهد الشرقي لکلیة الآداب بالجامعة الاستانبولیه.
- شفیع کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۰). «علم شاعری و "القاب"». در: قافله‌سالار سخن خانداری، تهران: البرز، ص ۱۹۵-۲۰۴.
- صفری آق‌قلعه، علی (۱۳۹۳). «زیج یمینی». میراث علمی اسلام و ایران، س ۳، ش ۲، پیاپی ۶، ص ۱۲۵-۱۳۹.
- _____ (۱۳۹۴). «دو اثر فارسی در مجموعه ۱۵۱۱ کتابخانه ملی ملک مورخ ۵۱۷-۵۱۹ ق: با اشارتی به انتقال آثار شیعی و آموزش عربی در نیشابور سده پنجم و ششم هجری». آینه میراث، پیاپی ۵۷، ص ۲۸۵-۳۰۸.
- طبری، محمد بن ایوب (۱۳۷۱). شش فصل به ضمیمه عمل و الالتساب. به کوشش دکتر محمد امین ریاحی. تهران: علمی و فرهنگی.
- فخری اصفهانی، شمس‌الدین محمد بن فخرالدین سعید (۱۳۸۹). معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی (علم عروض، قوافی و بدایع الصنایع). به کوشش دکتر یحیی کاردگر. تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- قاضی اوش (۱۳۵۴). قرّة‌العین. امین‌پاشا اجلالی. تبریز: انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
- قره‌بلوط، علی‌الرضا و احمد طوران (بی‌تا). معجم‌التاریخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم. قیصری: دارالعقبه.
- مبرّد، ابوالعبّاس محمد بن یزید (۱۹۷۳ م). «القوافی و ما اشتقت القابها منه». تحقیق الدكتور رمضان عبدالنواب. حولیات کلیة الآداب جامعة عین شمس، ج ۱۳، ص ۱-۱۸.
- نسوی، علی بن احمد (۱۳۵۴). بازنامه. به کوشش علی غروی. تهران: مرکز مردم‌شناسی ایران.
- هروی، موقّ‌الدین ابومنصور علی (۱۳۷۱). الابنیه عن حقایق الادویه. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: دانشگاه تهران.